

تصوف: پایه تئاتری آیین‌ها و اخلاق دینی هند

راوی چاتورودی (رئیس گروه هنرهای دراماتیک دانشگاه راجستان ایالت جاییور) - هند
مترجم: شهریار وقفی پور



شوریشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی





از بدو پیدایی جامعه انسانی، تئاتر، آیین و دین در هم تنیده‌اند. این باور وجود دارد که هنرهای نمایشی در آیین‌ها ریشه دارند و عمیقاً با دین گره خورده‌اند، چه به عنوان جزئی مهم و محترم از حیات معنوی فرهنگ و چه به عنوان تهدیدی آزارنده و ممنوع برای بافت اخلاقی جامعه. از آنجا که مناسک با دین پیوند خورده‌اند، این مجال را فراهم می‌آورند که به شکلی جسمانی، قدرتی شخصی و معنوی بیان شود که شخص که‌گاه آن را حس می‌کند، به‌خصوص هنگام وقایع مهم زندگی یا در فصولی خاص از سال. در ضمن، آیین‌ها در دوران وقایع مهم زندگی بیانگر رشد، تغییر، احترام و خوشی‌اند. رازآلودگی جنبه‌ای دیگر از آیین‌هاست که جذابیت زیادی به وجود می‌آورد و به جهان اسرارآمیزشان فریبندگی پیش‌تری می‌بخشد.

تصوف نیز تفسیری رازآلود و عرفانی از حیات اسلامی در چارچوب علقه‌های راست‌کیشی دینی است که اساساً مردم خداترس جهان عربی - ایرانی به وجودش آورده‌اند. آنان جهان را می‌نگهند و خود را وقف عبادت می‌کنند و در مقام جست‌وجوگران توحید نقشی مهم در گسترش اسلام از طریق جنبشی عارفانه دارند که عقلانی کردن سنت را یکی از اصول اساسی اندیشه، بر می‌شناسد.^۱ «عرفان آموزه عملی و معنوی مبتنی بر بصیرت جویندگان اشراق‌یافته حقیقت است».^۲ در واقع، عرفان مرتبه‌ای والا از رسالت دینی برای هر اعتقادی است، رسالتی که از کشمکش و مشاجره به هر شکل تبری می‌جوید. سرخوشی تحقق نفس ذات دین است که پس از یک رویه معنوی درازمدت تجربه می‌شود. عرفا وقتی که به چنین سرخوشی رسیدند، شکل برون‌گرایی دین را رد می‌کنند. از همین رو، مفهوم تصوف بر قدرت عرفانی و رازآلود معنوی اسلام تأکید می‌ورزد، بدان منظور که معتقدان را از جزئیات برون‌گرا و غیرواقعی اعتقاد محفوظ دارد. آنان نظرگاهی آزادمنش را در تبلیغ دستورات دینی اسلام اتخاذ می‌کردند، دیدگاهی که با موقعیت فرهنگی و اجتماعی شبه‌جزیره هند می‌خواند.

تعاریف مختلفی در مورد واژه صوفی وجود دارد. مناسب‌ترین تعریف این است که صوفی: «آن است که چیزی

را مالک نیست و هیچ چیزی مالک او نیست». کشف‌الاسرار کتابی است که در قرن یازده میلادی به زبان فارسی نوشته شده و یکی از اعجاب‌انگیزترین کتاب‌هایی است که به موضوع تصوف می‌پردازد. براساس دانش اتیمولوژی یا ریشه‌شناسی، واژه صوفی هیچ‌گونه سرچشمه‌ای ندارد، اما عموماً می‌پندارند که این واژه از کلمه «صفا» گرفته شده است. قول دیگر این است که واژه مذکور برگرفته از «صوفی» به معنای کسی است که جامه پشمینه (از جنس صوف) می‌پوشد، به نشانه آن که زهد اختیار کرده است. با این حال، عده‌ای دیگر نیز بر این باورند که این کلمه از ریشه واژه یونانی «سوفیا» به معنی «خرد مقدس» است. سرچشمه ریشه‌شناختی این واژه هر چه باشد، تصوف مجموعه‌ای به‌شدت نظام‌مند در چارچوب بافت و طریقت باطنی فرهنگ اسلامی است که آشکارا بر اسکلت کل جامعه هند تأثیر نهاده است. برخی می‌گویند تصوف ثمره اسلام تاریخی است، حال آن که کسانی بر این باورند که تصوف واکنشی است در برابر اسلام ظاهری. در ضمن بسیاری بر این حکم پا می‌فشارند که تصوف از اصول اندیشه‌های هندی، چینی و مسیحی تأثیراتی پایه‌ای پذیرفته است. با این حال بر همگان روشن است که اصول و افکار و حتی متون ادبی صوفیه منابعی هستند که جمعی، از جمله سنن پل، سنن ترمذی و گورو ناناک، دستورات عمل‌های خود را از آن برگرفته‌اند. بسیاری از صوفیان بر این عقیده‌اند که شالوده عقایدشان هزاران سال پیش شکل گرفته و مستندات بسیاری در مورد رابطه میان تصوف و اصول رهبانیت فیناگورثیان و افلاتونیان وجود دارد. اما اساس تصوف چیست؟ شاید گفته شود صوفیگری به معنای انکار و کشتن نفس است، که پس از آن پنداری فرد دوباره زاده شده است. همچنین ممکن است آن را فرآیند ژرف تغییر در اثر «حضور یافتن در پیشگاه خداوند» بدانند. تصوف نه دین است، نه فلسفه؛ نه مرام است، نه مجموعه‌ای از مناسک؛ بل نوعی تعلیم بر پایه معرفت اعلائی عقلانی است. با این حال، «نهادهای دینی متعدد صوفیه در هندوستان ابزار عمده گسترش اسلام و تطبیق آن با سنت فرهنگی بومی این سرزمین بوده است».^۳



رویه صوفیه و اجرای مناسک‌شان سرشار از خلاقیت‌های نمایشی است. که ارتباطی تنگاتنگ با فلسفه عرفانی و سبک زندگی‌شان دارد. اگر صوفیه به دقت تحلیل شود در می‌یابیم که آنها مردمانی با والاترین درجه اخلاق‌اند که بنا بر مقتضیات زمان رفتار می‌کنند. آداب، آیین‌ها و رسوم‌شان قید و بندی برایشان فراهم نمی‌آورد. برای ایشان دین تنها تا آن جا اهمیت دارد که مانع ترقی معنوی‌شان نشود. به زعم آنان برجسته‌ترین ویژگی دین عشق به انسانیت و جریحه‌دار نکردن احساسات مردم است. هدف، تکامل یافتن به عنوان انسانی کامل است که این امر از طریق ارتقای شخصیت‌شان رخ می‌دهد و عمل به اصول و رویه‌هایی که پذیرفته‌اند، استوار بر این اندیشه مرکزی است و باید در پرتو آن نگرسته شود. صوفی جوینده باید سیر و سلوکش به سوی تحقق غلبه بر نفس را کامل کند. او باید محسوب را درون خویش بجوید، زیرا وی تنها در قلبی یافت می‌شود که با آتش عشق تطهیر یافته باشد. مع‌الوصف فاصله با محبوب را در آن می‌توان پیمود، حقیقت ممکن است در لحظه‌ای رخ نماید، البته به شرط آن که او نومیدانه حق را بطلبد، چونان غریقی که هوا را می‌طلبد. انسان‌ها عموماً دین را مسأله‌ای با عبادت و اعتقاد مرتبط می‌دانند، جایی که عقل و استدلال را بدان راه نیست؛ این گرایش غلطی است. اعتقاد را می‌توان حالتی ذهنی دانست که در آن موضوع مورد بحث، یعنی دین، سبک و سنگین می‌شود و تمام جنبه‌های آن برحق به شمار می‌آید. ممکن است فردی قادر نباشد. همه وجوه این امر را بررسد، اما پایه اعتقادش در تلاقی یا هم‌آوایی با حقیقتی است که بدان باور دارد. بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت اعتقاد مبتنی بر احتجاج و تحلیل است. هدف دین ارتقای تجربیات بشر تا بدان جاست که اصول راهنما زندگی‌اش را هدایت کنند تا به‌تدریج به مرحله کوچک شمردن نفس برسد و زندگی‌اش بر حقیقت بنا شود.

اصول اساسی صوفیه را عبدالخالق غجدوانی، یکی از بزرگ‌ترین مشایخ فرقه نقشبندیه (۷۵۰هـ./۱۱۷۹م)،^۲ تدوین کرده است. شیخ محمد پارسا، رفیق و زندگی‌نامه‌نویس شاه نقشبند، در کتابش به نام فصل‌الکتاب، می‌گوید که سیره شیخ

خواجه عبدالخالق غجدوانی در ذکر و مطالبی که در اصول هشتم‌گانه‌اش آمد، توسط تمام چهل طریقت صوفیه به عنوان شیوه حقیقت و وفاداری به حق پذیرفته شده است. بعدها محمد بهاء‌الدین شاه نقشبند به این اصول هشتم‌گانه سه اصل دیگر افزود که رهنمون‌های اخلاقی مهمی برای انسان‌اند و در عین حال سرشار از عناصر تئاتری هستند. هنر نمایش با آمیختگی ذاتی این اصول موجب می‌شود پیروان یا اجراکنندگان مناسک صوفیه به رفتاری دراماتیک برانگیخته شوند. این اصول چنان است که حتی بینندگان نیز نمی‌توانند در مقابل برانگیخته شدن به حرکت مقاومت کنند. اصول مذکور از این قرارند:

۱- هوش در دم: جوینده حقیقی باید همواره هوشیار باشد و هیچ دمی برنیارد که خالی از یاد خدا باشد. او باید همیشه و هر دم در محضر الهی حاضر باشد. هر دمی که آگاهانه برآید، حی و زنده است و هر نفسی که در بی‌خبری برآید، از دست‌شده به شمار می‌آید. باید تنها وقتی دم زد که اطمینان حاصل شود که به خطا یا گناهی میدان داده نشده است. شاه نقشبند می‌گوید: «این فرقه بر دم (نفس) استوار باشد. پس باید به هنگام دم فرو دادن و برآمدن و همچنین میان این دو از نفس خود مراقبت کرد». به همین صورت، عییدالله الاحرار می‌گوید: «مهم‌ترین وظیفه جوینده این فرقه آن باشد که از نفس خویش مراقبت کند». شیخ ابوالجناب نجم‌الدین الکبری، در کتابش با عنوان فواتیح الجمال می‌گوید: «ذکر در بدن هر مخلوق حیاتی جاری است، به ضرورت نفس‌هایشان، که اگر چه به خواست‌شان نبود، نشانه‌ای از تسلیم است و جزئی از خلقت‌شان». بنابراین، ضروری است که با هر نفس در محضر باری تعالی بود، بدان منظور که ذات خالق را تحقق بخشیم. به هر حال، برای جویندگان دشوار است که نفس‌شان را از بی‌خبری بپایند. از همین رو، رهروان طریق حق باید از نفس خویش با جست‌وجوی بخشایش مراقبت و بدین گونه نفس‌شان را تطهیر کنند و تقدس بخشند و خود را برای ظهور حقیقی باری تعالی در هر مکانی آماده سازند.

۲- نظر بر قدم: هر قدمی که برداشته می‌شود، باید آگاهانه باشد؛ یعنی نباید هیچ چیز جوینده را از راه به بیراه بکشاند



یا در سلوک معنوی اش مانع ایجاد کند. این حکم همچنین بدان معناست که جوینده باید از نگرستن بی هدف به اطراف بپرهیزد، زیرا ذهن با دیدن تأثیر می پذیرد. از همین روست که صوفیان صاحب کرامت از مریدان خویش می خواهند که موقع راه رفتن به قدم های خود بنگرند. ذهن هر چه با تمرین های متنوع پاکتر شود، بیش تر و بیش تر استعداد آلوده شدن می یابد؛ لکه بر یک صفحه تمیز بی لک بیش تر به چشم می آید تا به روی صفحه ای کثیف. ممکن است نگاه اول بی ضرر باشد، اما نگاه دوم، یعنی نگاه از روی عمد، بر ذهن تأثیر می نهد. از همین رو باید هر قدم را با یاد «او» برداشت.

۳- سفر در وطن: این بدان معناست که جوینده باید از دنیای مخلوق به دنیای خالق برود. ترک هواهای دنیوی و ضعف های بشری و کسب مشخصات ربانی «سفر در وطن» نامیده می شود. فرقه صوفیه نقشبندی این سفر را به دو بخش تقسیم می کند. بخش اول بیرونی است و جوینده باید مراد را بطلبد و بجوید. سفر درونی همراه با تبرک و عنایت پیر است و به تطهیر دل می انجامد و جوینده را سزاوار دریافت الطاف ربانی می سازد.

۴- خلوت در انجمن: «خلوت» به معنای انزواست، هم انزوی بیرونی و هم درونی. انزوی بیرونی مستلزم آن است که جوینده از مردم دوری گزیند، با خویش بنشیند و روزگارش را با یاد خدا بگذراند. این عمل به کنترل ادراکات حسی و رسیدن به انزوی درونی یاری می رساند. انزوی درونی بدان معناست که فرد چه در میان جمع، چه به هنگام راه رفتن و چه هر کار دیگر، مدام باید خود را با یاد باری تعالی دم سازه کند. این حالت صوفی کامل است که او را همواره در محضر خداوند بزرگ نگاه می دارد. پیش آمدهای دنیوی نباید صوفی را آشفته سازد، چنان که شیخ احمد فاروقی گوید: «کمال در نمایش قدرت های اعجاز گونه نباشد که کمال آن است که در میان خلق باشی، مباحثه و مطالبه کنی، از دواج کنی و پدر شوی و باز هم محضر الله را حتی برای دمی ترک نکنی».

۵- یادکرد: «یاد» به معنای یادآوری و «کرد» به معنای ذات یادآوری است. رمز آن این است که پیوسته مشغول نقل جایا

تمرینی درونی که پیر هدایتش می کند) باشد و در چنان حالتی که جوینده حضور مراد یا باری تعالی را به دل خویش دریابد، ذات یادآوری است.

۶- بازگشت: معنای لفظی «بازگشت» برگشتن به خاستگاه است. با این حال معنای حقیقی آن به رشد و توسعه در طول تمرین درونی اشاره دارد، آن هم وقتی که جوینده به تجربیات متفاوتی چون دیدن نور، فعال ساختن مراکز راز آلود، کسب اعجاز و غیره رسیده باشد. این دست آوردها ممکن است به سقوط جوینده منجر شود، زیرا می تواند نفس اش را بیدار سازد. از همین رو مشایخ بزرگ این فرقه به جویندگان سفارش می کردند که همواره به نیایش باری تعالی مشغول باشند که تنها او هدف است؛ او است که به پویندگان طریق قدرت شاد بودن در هر شرایطی را می بخشد، از همین روست که باید وی را طلبید و عشق و معرفت او را خواست.

۷- نگاهداشت: رهرو طریق باید همواره به شرایط درونی اش نظر داشته باشد تا هیچ شک و شبهه ای در آن راه نیابد، برای همین جوینده باید همیشه به یاد قادر متعال باشد. اگر چنین اندیشه هایی به دلش راه یافتند، باید فوراً بررسی شوند، زیرا اگر در ذهن باقی بمانند، پاک کردنیشان دشوار خواهد بود. تصوف محافظت از دل در برابر اندیشه های ناپاک و وسایس زمینی است.

۸- یادداشت: «یادداشت» به معنای یادآوری پیوسته است. آن هنگام که طالب از طریق ممارست چنان آماده شود که بی تقلایی یاد خدا در دلش استمرار یابد، یادداشت گویند.

۹- وقوف زمانی: رهرو باید چنان به زمان بنگرد که عمرش به یاد خداوند بگذرد و از این رو باید تمام کوشش خود را به کار بندد تا در مسیر معنویت پیش رود. او باید اعمال و کردارش را پیوسته بازگوید و همواره در طلب استغفار باشد.

۱۰- وقوف عددی: بنا به اصل «وقوف عددی» رهروی طریق باید تا آن هنگام که تفسش برمی آید به ذکر خداوند مشغول باشد و حضورش را در قلب خویش احساس کند. این کار از طریق اعداد فرد یعنی ۵، ۷، ۹، ۱۱، ۲۱ و نظایر آن صورت می پذیرد. به

هر حال معنای حقیقی وقوف عددی آن است که قادر متعال یکی است و یگانگی را دوست دارد؛ شاید هم بدین معنا باشد که باید تنها به یاد باری تعالی بود.

۱۱- **وقوف قلبی:** جوینده باید همواره به دلش (قلبش) نظر کند و پیوسته خود را در محضر خدا ببیند و هیچ‌گاه از این حضور انحراف نیابد.

صوفیان تعالیم معنوی خویش را سفر به شمار می‌آورند و از رهرو طریق با عنوان پوینده یاد می‌کنند، به عنوان کسی که مسیر حق را می‌پیماید و از مراحل و تجربیات متنوع می‌گذرد. گرچه طریقه‌های مختلف صوفیه خود را به شکل‌های مختلفی می‌نمایند، لیکن اغلب بر این معتقدات بنیادین توافق دارند. نخستین قدم پوینده به منظور آماده ساختن خود برای مراحل والاتر معنوی توبه از گناهانی است که در گذشته، عمداً یا سهواً مرتکب شده است. توبه بیداری از غفلت است. رهرو هشیار می‌شود و همواره مراقب کرده‌هایش است. او از گناهان و اعمال زشت گذشته توبه می‌کند و تصمیم اکید می‌گیرد که هیچ‌گاه دوباره به آن‌ها آلوده نشود. با این حال اگر او در آینده از چنین اعمالی روی گردان نباشد، نمی‌توان او را توابی حقیقی برشمرد. در تعالیم صوفیه روش‌های متعددی برای کنترل کردن جسم و ذهن یک «صوفی» وجود دارد که در شمار «اولیا» است. این روش‌ها بسیار شبیه روش‌های تعلیم بازیگران است. نمونه‌های زیر از تمرین «صوفیان» زمینه‌ای درخور برای فهم عناصر تئاتری در آیین‌های صوفیه فراهم می‌آورد:

بسیاری از فرقه‌های تصوف تمرینات مربوط به نفس کشیدن را مؤلفه‌ای مهم در ارتقای تجربیات معنوی خود به حساب می‌آورند. به زعم آنان، نگه داشتن نفس برای مدتی خلاصی از افکار را آسان می‌سازد. فرقه‌های چشتیه، کابردیه، شیوتریه و قدریه تمرینات نفس کشیدن را ضرورتی بایسته در تعلیم معنوی می‌دانند. با انجام این تمرینات جسم شرطی می‌شود. بنابراین، اگر کسی با تنظیم نفس یادآوری را تمرین کند، ممکن است پرنیام (Pranayam) در راه رسیدن به حالت اجچاپ (ajapjap) (یادآوری بدون ذکر) و در نهایت رسیدن به

حالت حضور مؤثر افتد. مع الوصف باید در تمرین پرنیام دقت و احتیاطی شایسته به عمل آید و حتماً زیر نظر معلمی توانا بدین کار دست زد، گرچه این روزها یافتن چنین معلمی بس دشوار است. با این حال، پیشروی معنوی اصلاً وابسته به تقید جسمانی نیست. به همین دلیل، از نظرگاه معنوی تمرینات نفس کشیدن فاقد اهمیتی خاص است.

به زبان صوفیه، مراقبت از ذهن مراقبه یا مدیتیشن نامیده می‌شود. در واقع، مراقبه به معنای رسیدن به این اطمینان است که هیچ فکری جز فکر خدا به ذهن راه نمی‌یابد. صوفیان افکار نامرتب با فکر او را کاملاً نامطلوب به شمار می‌آورند. سه بیماری در مورد خطور فکر به ذهن وجود دارد. نخست تمایل ذهن به تأیید و نفی است؛ دوم آن که از نظر صوفیان این که افکار به خودی خود و بدون اراده یا کنترل ذهن پیش می‌آیند، خطرناک است؛ و سوم آن که افکار در نتیجه بهره‌گیری از حسواس پنج‌گانه دیدن، گوش کردن، بوییدن، لمس کردن و مزه کردن یا بر اثر کسب دانش آن‌ها پیش می‌آید. صوفیان ذکر یا چاپا را برای رهایی از افکار بسیار مؤثر می‌دانند. برای خلاصی از افکاری که در نتیجه به کار بستن اراده پیش می‌آیند، یادآوری خدا در شکل مطلقش (الله یا ام) بسیار مؤثر است. برای گریز از افکاری که خودبه‌خود و بدون به‌کارگیری اراده به ذهن می‌آیند، باید نام‌های خداوند با صفات و ویژگی‌هایشان را به یاد آورد و توجه را به پیر معطوف کرد.

با این همه، ذات مراقبه آن است که فرد توجهش را بر خداوند متمرکز کند و در عین حال ذهن خود را بپاید. وقتی کسی خداوند را به یاد می‌آورد، باید بتواند به صفات و ویژگی‌های او در مقام خالق، باقی و قهار بیاندیشد. با این حال، هر کسی واجد توانایی تمرکز این چنینی نیست. از همین رو، ممکن است شخصی خداوند را چونان اقیانوسی از نور در نظر آورد و خود را مغروق و تجزیه‌شده در آن نور ببندارد؛ یا ممکن است او را چونان تاریکی مطلق و نفس خود را چونان سایه‌ای بیانکار که باید کاملاً در آن تاریکی حل شود.

شیوه‌های تعلیم مشایخ مختلف ممکن است فرقی کند و



تمرینات و روش‌های آنان نیز امکان دارد متفاوت باشد؛ آنان شاید توضیحات متفاوتی ارائه دهند و تجربیاتشان را با کلمات گوناگونی تبیین دارند، ولی قصدی که در پس پشت تمام این امور است، برانگیختن شوق به حقیقت در دل مریدان و هدایت آنان به سوی حقیقت است.

برخی صوفیان موسیقی و رقص را حلقه‌ی رابطی در تولید حالت وجد و از خود به درشدگی می‌دانند. آنها معتقدند موسیقی دل‌هایشان را با به صدا درآوردن پژواک‌ها و یادآوری رابطه‌شان با خدا به حرکت وامی‌دارد. مع الوصف، تأثیری که موسیقی برمی‌انگیزد به طبیعت و حالت کمال پذیرفته‌شوندگان (و نیز نوازندگان) متکی است. اگر رهرو هنوز بر امیال این‌جهانی‌اش غلبه نکرده باشد، موسیقی حتی ممکن است به او صدمه بزند. اما برای صوفیان کامل، برانگیزاننده‌ی عشقی بی‌پایان در دلشان نسبت به خداوند است، همچنان که امکان دارد سبب کسب بصیرت‌ها و وجد معنوی شود. به گفته‌ی اینان موسیقی چنان خلوصی در دل‌هایشان برمی‌انگیزد که با هیچ تمرین دیگری قادر بدین کار نیستند. با این همه، حالات وجدی که در جوینده‌انگیخته می‌شود، متفاوت و مطابق با عواطف غالب او، چونان عشق، توبه، خوف و غیره است. عموماً به چشم می‌آید که درویشان سنتی ذکری را ترنم می‌کنند که تکرار عبارت «لا اله الا الله» است. با این حال، برخی صوفیان تنها واژه «الله» را مکرر می‌گویند، زیرا معتقدند انسان هر آن ممکن است بمیرد و از این رو می‌خواهند در حالی که نام خدا بر لبان و در دل‌شان است، جان بسپارند. پای چپ سمع‌کنندگان نباید بلند شود، اما گاه در هنگام شور و خلسه چنین چیزی رخ می‌دهد. به هر روی، چه این مراسم توسط متصوفه و چه توسط بازیگری انجام شود، سرگرم‌کننده و جالب‌توجه است. سمع‌کنندگان بی‌وقفه «می‌چرخند» و در همان حال دامن‌های مخصوص‌شان در نمایشی رنگارنگ به چرخش در می‌آید و تمرکز و تعلیم‌یافتگی آنان را می‌نمایاند. در واقع، هم ویژگی‌های اجرایی و هم قابلیت‌های سمع‌کنندگان ممکن است خارج‌العاده به نظر آید، از این رو، پیش از شرکت جستن در چنین مراسمی، تحقیق از آشنایان فن ضروری است.

گر چه دین اسلام موسیقی و رقص را به عنوان شعاثر دینی جایز نمی‌شمارد؛ ولی این اعمال در طول زمان، در میان برخی فرقه‌های صوفیه جا پای محکمی یافته است. این صوفیان هر عملی را که در رهروان یاد خدا را برانگیزد، عبادت می‌دانند و موسیقی و سماع نیز از اعمالی است که در دل‌ها شوقی بزرگ به خدا را سبب می‌شود. شیخ اجل سعیدی می‌گوید که زیبایی ذهن را خرسند می‌سازد و موسیقی جان را، موسیقی با اصوات مرتبط است که قدرت جلب توجه را دارند. هم صوت و هم نور توجه انسان را جلب می‌کنند و می‌توانند او را به سطحی بالاتر برسانند. با این حال، اگر کانون جان کسی در سطح پایین باشد، یعنی در حد ذهن، فکر و نفس، در آن صورت زیبایی و موسیقی تأثیری معنوی بر او نمی‌نهد. ذهن مقام توهم است و از همین رو آنچه به تجربه در می‌یابد، لذتی دنیوی است. اگر رهروی پیشرفتی معنوی حاصل کرده و به سطوح معرفتی بالاتر، یعنی به ورای مرکز معنوی دل رسیده باشد، آن‌گاه می‌تواند از زیبایی و موسیقی بهره‌ای والا بستاند. چنین رهروی حتی اگر به موسیقی دنیوی گوش سپارد، می‌تواند از نظر معنوی بهره‌ای، هر چند موقتی، حاصل کند؛ زیرا این موسیقی نمی‌تواند برای مدتی طولانی و بر مبنایی ماندگار باطن انسان را زیر تأثیر بگیرد. حتی موسیقی این‌جهانی دل‌های مریدان کمال یافته را، به دلیل تأثیر نور و صوت‌شان، برمی‌انگیزد و موقتاً سبب تجربه‌ای معنوی می‌شود.

صوفیان افس با خدا را کوتاه‌ترین راه رسیدن به او می‌دانند. مادر پسرش را بی‌هیچ نفع شخصی دوست دارد؛ به بدی‌ها و خوبی‌هایش توجه نمی‌کند، همچنین به امید بهره‌ای از او نیست، حتی اگر پسر انتظارات وی را نقش بر آب سازد، باز هم عشقش به او کاستی نمی‌گیرد. گاه ممکن است مادر از پسر آزار ببیند، اما این باز هم بدان معنا نیست که دلش برای دیدن او پرپر نزند. اگر کسی خدا را چنین دوست بدارد، آن‌گاه هیچ حجابی میان او و خدا باقی نخواهد ماند. تنها حجاب بازمانده نفع شخصی است و اگر آن هم نباشد، آن‌گاه کل فاصله از میان برداشته می‌شود و رهرو می‌تواند فی‌الغور به سرمنزل وصال برسد.

مشخص‌ترین ویژگی صوفیه رابطهٔ مراد و مریدی است. صوفیان جایگاه پیر یا شیخ را والاترین جایگاه‌ها می‌دانند. هر کس بخواهد به طریقه‌های اسرارآمیز صوفیه بپیوندد، باید از هدایت رهبری به نام پیر یا گورو برخوردار شود. جوینده برای رسیدن به هدف باید دستورات مراد را اطاعت کند، پیشوایی که برای او قواعد و دستورات خاصی وضع کرده و در جزء جزء زندگی‌اش او را رهبری و هدایت می‌کند. آموزگار می‌داند ویژگی‌های افراد مختلف با یکدیگر یکسان نیست. همهٔ افراد در مرحله‌ای واحد از تکامل قرار ندارند و طبیعت همگان نیز یکی به نظر نمی‌رسد. بنابراین، با هیچ دو مریدی یگانه رفتار نمی‌شود. انسان‌ها موجوداتی یکه و منحصر به فردند. شیخ کارش را خوب می‌داند و با مریدانش بنا به امکانات، شخصیت و شرایط گذشته‌شان رفتار می‌کند. تعلیمات مطابق شرایط زمان، مکان و

وضع تکاملی مرید است. با این حال، پیر خلاف هیچ دینی عمل نمی‌کند، تمامی ادیان برای او یکسان و راه‌هایی متفاوت برای رسیدن به حقیقتی واحدند.

مقاله را با تأکید بر این نکته به پایان می‌برم که عناصر تئاتری و تأثیرات تصوف از مناسک و آموزه‌های دینی‌اند که در تئاتر مردمی هند بازتاب یافته‌اند و این انعکاس را اغلب نه تنها در مراسم دینی، که در تئاتر جریان غالب این سرزمین، و همچنین فیلم‌های مردم‌پسند بالیوود هم می‌توان دید. طی طریق صوفیان (چه قوال باشند و چه درویش) می‌تواند انگیزهٔ بالقوه‌ای برای یک بازیگر باشد که به تکامل برسد و به شخصیتی در جهان‌های خیالین بدل شود، سفری درونی به ژرفسای روان برای یافتن جنبه‌هایی که متناظر با مردم و کنش‌های نمایش در تئاتر دینی - اجتماعی مرتبط با آن است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



1- Encyclopedia of Islam.

2- History of Sufism in India, Saiyid Athar Abbas Rizvi, Vol. 2, 1992, p. 178.

3- Islamic Mysticism in India, Nagendra Kumar Singh, former chairman of Islamic Research Foundation, Delhi.

۴- محمد بهارالدین شاه نقشبند: خواجه محمد بن محمد بن محمد نجاری (۷۱۸-۷۹۹ ق.م) ۱۳۱۸ - ۱۳۸۹ م) عارف نامدار و مؤسس سلسله نقشبندیه که نزد ترکان به شاه نقشبند معروف است. وی در قصر هندوان روستای نزدیک بخارا به دنیا آمد که بعدها به نام «قصر عارفان» مشهور شد. سلسله مشایخی که بهارالدین به آنان منسوب است، از خواجه یوسف همدانی تا بهارالدین نقشبند عموماً به سلسله خواجهگان معروف بود، اما پس از بهارالدین این سلسله با عنوان نقشبندیه مشهور شد و این نشان‌دهنده اهمیت شخصیت و تعالیم او در شکل دادن به این طریقه است. وی حنفی مذهب بود و به ائمه شیعه نیز ارادت می‌ورزید. در منابع از یک سو سلسله مشایخ او را از دو طریق، یکی از راه امام رضا (ع) و دیگری از راه حسن بصری به حضرت علی رسانده‌اند و از سوی دیگر این سلسله را از راه امام صادق (ع) و پدر مادر آن امام، قاسم بن محمد به یوبکر خلیفه اول متصل کرده‌اند. وی را از اویسیان نیز دانسته‌اند. و به سبب همین تربیت روحانی است که در نسبت نقشبندیان نسبت روحانی و اتصال ارواح از نسبت جسمانی و اتصال اشباح برتر دانسته شده است. طریقه نقشبندیه در میان دیگر طریقه‌های صوفیه به التزام به شریعت و سنت مداری مشهور است (دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، جلد سیزدهم (پوشه سرای - پوریای ولی) زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، چاپ اول، تهران ۱۳۸۳، ص ۷۴-۷۲).

۵- فرقه نقشبندی این تمرین را نه امری اساسی می‌داند و نه در کارهای آن تردید می‌کند. فرقه «سهروردیه» هم تمرینات نفس کشیدن را قبول ندارند. فر اصطلاحی در تمرینات یوگا به معنای کسب قدرت کنترل نفس.

۷- تکرار پیوسته کلمات مقدس.

۸- موسیقی عبادی مرتبط با صوفیه را «قوالی» می‌نامند. کلمه قوالی برگرفته از کلمه عربی «قول» به معنای «اصول» یا «مثل» است. قوالی شکلی بسیار کهن از موسیقی عبادی در اسلام است. قرن‌های زیادی است که مکتب چیشی از فرقه‌های صوفیه، این موسیقی را تبلیغ می‌کند و در رشد آن می‌کوشند. گرچه قوالی ریشه‌ای هندی - پاکستانی دارد، امروزه در تمام جهان مورد توجه است. قوالی فرایند روان‌شناختی خاصی را دنبال می‌کند. ابتدا آوازی می‌خوانند. در این حالت روان‌شناختی، آواز به شیوه‌ای دریافت و درک می‌شود که به اشکال معیار بیان موسیقایی شبیه نیست. کلمات خواننده و با دگرگونی‌ها یا وارپاسیون‌هایی تکرار می‌شوند. بدین منظور که به معنای عمیق‌تر شعر برسند. پس از مدتی، تنها تکرار وجود دارد به حدی که کلمات از معنای نهی شوند. در این جا هدف آن است که خواننده و شنونده به خلسه (حال) برسند. در موقعیت ایده‌آل، مشارکت‌کنندگان در قوالی به حالت اشراق معنوی (فتا) خواهند رسید. اجرای قوالی سنتاً به شیوه گروهی صورت می‌گیرد. قوالی متفاوت از اجرای کلاسیکی است که بر یک فرد استوار است. در چارچوب اجرای گروهی، یک خواننده اصلی با قوال و گروهی از خوانندگان پشتیبان وجود دارد. شنندگان نیز مشارکت‌کنندگان این برنامه به حساب می‌آیند. ساز موسیقایی همراه با آواز متفاوت است؛ هارمونیکا، طبل، زولک، سرنگی، مرینگدا و ریاب سازهای معمول‌اند. علاوه بر این، دست زدن هم بر پایه ریتم شایع است.